

فقه حکومتی و مسئولیت فرد در تحقق شریعت

رضا خراسانی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۸/۲۰

چکیده

فقه حکومتی معتقد به توانمندی فقه اسلامی در اداره جامعه است و تنها راه تحقق شریعت در حوزه فردی و اجتماعی را تأسیس حکومت اسلامی می‌داند. این رویکرد در صدد است صورت‌بندی جدیدی از مناسبات فرد و دولت ارائه نماید. در چارچوب فقه حکومتی، بین فرد و دولت یک رابطه تعاملی در چگونگی اجرای شریعت برقرار می‌باشد؛ یعنی فرد، دولت‌ساز و دولت زمین‌ساز اجرای شریعت است، به گونه‌ای که فرد در قبال شریعت مسئول است، اما با توجه به ماهیت احکام شرعی، با تأسیس دولت، این مهم به‌نحو کامل‌تری انجام می‌شود. بنابراین فرد و دولت هر دو در اجرای شریعت مسئول‌اند. این مقاله بخشی از این مسئله را مورد کاوش قرار می‌دهد و تنها ناظر به مسئولیت‌های فرد در تحقق شریعت است و تلاش می‌کند تا با تنقیح برخی از مسئولیت‌های فرد در اجرای شریعت، این مهم را در چارچوب فقه حکومتی و با تکیه بر اجتهادات امام خمینی تحلیل نماید.

واژه‌های کلیدی: فقه حکومتی، مسئولیت فرد و دولت، اجرای شریعت، امام خمینی، اجتهاد

سیاست متعالیه

- سال اول
- شماره دوم
- پاییز ۹۲

فقه حکومتی و
مسئولیت فرد
در تحقق شریعت
(۶۹ تا ۸۶)

مقدمه

فقه شیعه و به تبع آن فقه سیاسی، به دلیل عنصر اجتهاد، همواره با تحول و تطوراتی همراه بوده است. در دوره‌ای به دلیل دوری از حکومت، تنها «فقه الاحکام» و نیازهای زندگی فردی، موضوع دستگاہ فقه و اجتهاد بود، اما بعدها با حضور فقها در مراکز قدرت، نیازهای جدیدی پدید آمد که به شکل‌گیری فقه سیاسی سرعت داد. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و نقش برجسته فقیهان در اداره جامعه اسلامی و قدرت سیاسی، نیازهای روزافزونی در حوزه فقه مطرح شد و سطح انتظارات از حوزه اجتهاد، از پاسخ‌گویی در محدوده فقه فردی و عبادی فراتر رفت و عرصه مسائل اجتماعی و سیاسی را دربرگرفت. بر این اساس، دستگاہ فقه سنتی به اصلاحات و نوآوری‌هایی نیاز داشت تا بتواند به پرسش‌های مستحده پاسخ دهد. از این منظر، کاوش در حوزه معرفت فقهی، محقق را با دو چشم‌انداز از نوآوری و تولید علم در حوزه علم فقه مواجه می‌سازد: ۱. ابداع و نوآوری در مسائل فقه؛ ۲. نوآوری در روش‌شناسی و نوع نگاه به مسائل فقهی. گزاره‌هایی که زاینده پویایی فقه تشیع، ضرورت بازسازی به هنگام آن و همگام‌سازی آن با نیازهای عصر حاضر می‌باشند. به نظر می‌رسد که این مسئله مهم در کانون توجه فقهای معاصر شیعه از آغاز عصر مشروطه بوده است؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی و ظهور معمار بزرگ آن، امام خمینی، در این بحث چرخش جدیدی پدید آمد که ثمره آن شکل‌گیری «فقه حکومتی» یا «رویکرد حکومتی در فقه» است، که وظیفه آن پاسخ به پرسش‌های مستحده در حوزه‌های فردی و اجتماعی است. حال این پرسش اساسی مطرح است که در چارچوب فقه حکومتی، مسئولیت‌های فرد مسلمان در تحقق شریعت چیست؟ و سازوکارهای اجرایی آن چگونه است؟ در پاسخ، این ایده ارائه شده که در چارچوب فقه حکومتی فرد مسلمان هرچند مسئولیت اجرای شریعت را بر عهده دارد، اما به‌تنهایی توان اجرای کامل شریعت، به ویژه احکام اجتماعی را ندارد و به همین سبب، افراد مسلمان این مهم را از طریق تأسیس دولت به انجام می‌رسانند. بنابراین فرد، دولت‌ساز و دولت، زمینه‌ساز اجرای شریعت می‌باشد. در این راستا کوشش می‌شود نخست ضمن تعریف و بررسی ماهیت فقه حکومتی و تمایز آن با سایر رویکردهای فقهی، به جایگاه و مسئولیت‌های فرد مسلمان در تحقق شریعت اشاره گردد و سپس محوریت فرد مسلمان در تأسیس دولت (دولت‌سازی) و سازوکارهای آن در چگونگی اجرای شریعت بررسی شود و سرانجام نشان داده شود که چگونه تأسیس و استقرار این دولت که عهده‌دار اجرای شریعت است، متوقف بر «مسئولیت فرد» می‌باشد؛ به این معنا که هدف از دستگاہ فقه حکومتی در این دوره اجرای شریعت است، اما این هدف تنها از طریق مسئولیت‌پذیری فرد مسلمان در ساختن دولت اسلامی ممکن می‌گردد.

چیستی فقه حکومتی

فقه حکومتی در مبانی فکری و فقه‌ای امام خمینی ریشه دارد و با تلاش‌های فکری و علمی فقهای بعدی، به ویژه شاگردان ایشان، به طور شایسته گسترش یافته و از این قابلیت برخوردار است که مقدمه‌ای برای تدوین نوین فقه، با نگرش حکومتی باشد. براین اساس، فقه حکومتی با سایر رویکردهای فقهی، حتی فقه سیاسی، تفاوت‌هایی دارد، زیرا فقه سیاسی بخشی از دانش فقه است که رفتار سیاسی فرد و جامعه مسلمان را تعریف و توجیه می‌کند؛ به عبارت دیگر، حکم شرعی رفتارها و فعالیت‌های معطوف به قدرت سیاسی را ارائه می‌کند، اما فقه حکومتی بخشی از دانش فقه نیست، بلکه ناظر به کل فقه است و به نحوی با روش استنباط و اجرای احکام سروکار دارد. به تعبیر دیگر، رویکرد حکومتی در فقه، ناظر به روش استنباط احکام فقهی است و در مقابل روش‌های فقه سنتی قرار می‌گیرد، زیرا فقه سنتی با رویکرد فردی به استنباط احکام می‌پردازد. بنابراین تفاوت این دو در ساحت روش استنباط احکام است. همچنین فقه حکومتی ناظر به ساحت اجرای احکام شریعت هم می‌باشد؛ یعنی اجرای احکام شریعت در نظام حکومتی به مثابه نهاد اداره جامعه لحاظ می‌گردد. اساساً در این رویکرد، قابلیت اجرای احکام در یک نظام حکومتی به عنوان شاخص مطرح می‌شود؛ در مقابل رویکرد فردی در فقه که در آن فقط تلاش می‌شود که احکام و وظایف معطوف به فرد استنباط گردد. بنابراین فقه حکومتی اولاً و بالذات ناظر به روش و شیوه استنباط احکام و حتی چگونگی اجرای شریعت است؛ یعنی نگاه فردی در استنباط جای خود را به نگاه کلی و اجتماعی می‌دهد، در حالی که در فقه سیاسی عمدتاً به نتایج و احکام استنباط شده در حوزه سیاست توجه می‌شود (ضیائی‌فر، ۱۳۹۰: ۱۱-۱۳).

به نظر می‌رسد که در فقه حکومتی، «حکومتی بودن» وصف اجتهاد و تفقه باشد، بدین معنا که فقیهان در جایگاه کشف و استنباط احکام شریعت به این نکته اساسی توجه می‌کنند که احکام تولیدشده در یک نظام سیاسی که تدبیر و اداره جامعه را برعهده دارد، اجرا شود؛ یعنی این دستگاه فقهی هم بر چگونگی تولید حکم شرعی و هم بر اجرای آن نظارت می‌کند. برای نمونه، قسمتی از سخنان امام خمینی ناظر به این برداشت از فقه حکومتی است:

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمام فقه در تمامی زوایای زندگی بشر است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم (امام خمینی، ۱۳۶۵، ج ۲۱: ۲۹۲ و ۱۷۷ و ۲۱۸).

سیاست متعالیه

- سال اول
 - شماره دوم
 - پاییز ۹۲
- فقه حکومتی و مسئولیت فرد در تحقق شریعت (۶۹ تا ۸۶)

بر این اساس، امام معتقد است با این گونه فقه می‌توان جامعه اسلامی را اداره کرد و به نظر می‌رسد چنین نگرش جدیدی به فقه می‌تواند پاسخ‌گوی مسائل مستحدثه باشد. بنابراین فقها باید براساس فقه اداره نظام استنباط کنند، نه فقه اداره فرد. آیت‌الله خامنه‌ای نیز با اعتقاد به این رویکرد فقهی، درباره تفقه مطلوب این چنین اظهار می‌کند:

فکر وحدت دین و سیاست را، هم در تفقه و هم در عمل دنبال کنید. آقایان بدانند که فکر جدایی دین و سیاست به‌عنوان یک آفت به کلی ریشه کن نشده است... اینکه دین در خدمت اداره زندگی مردم باشد و سیاست از دین تغذیه کند، هنوز در بعضی اذهان درست جا نیفتاده است. ما بایستی این فکر را در حوزه ریشه کن کنیم، به این شکل که هم فقاهت را این طور قرار بدهیم، هم در عمل این گونه باشیم؛ یعنی چه؟ یعنی استنباط فقهی بر اساس فقه اداره نظام باشد نه فقه اداره فرد... فقه ما از طهارت تا دیات باید ناظر بر اداره یک کشور، اداره یک جامعه، اداره یک نظام باشد... این روحیه در استنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی به‌وجود خواهد آورد (خامنه‌ای، ۱۳۷۷: ۷۰ و ۷۱).

دیدگاه‌های فوق که به نوعی در ادامه اندیشه‌های فقهی - ساس امام خمینی مطرح می‌شود، معرف رویکرد فقه حکومتی است، به طوری که براساس آن، فقها هنگام استنباط حکم شرعی باید حکومت و اداره جامعه را نیز لحاظ نمایند. اساساً در فقه حکومتی، اجرای احکام شریعت از هنگام استنباط حکم مدنظر فقیهان می‌باشد، بنابراین فقه حکومتی ناظر به اجرای احکام است.

فقه سیاسی معاصر شیعه با گذار از نظم سنتی و سلطانی، و طرح نظریه‌های فقهی جدید درباره شکل‌گیری و تحقق نظم دموکراتیک و مردمی، از یک سو زمینه مشارکت انسان مسلمان (فرد) را در ترسیم زندگی سیاسی فراهم کرد و از سوی دیگر، گامی در جهت تحقق کامل‌تر شریعت برداشت، به گونه‌ای که ثمره آن مسئول دانستن فرد و دولت در اجرای شریعت بوده است. از این منظر، رأی و نظر تک تک مسلمانان در تنظیم و ترسیم زندگی سیاسی نقش دارد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، فقه سیاسی به مثابه دانش تنظیم‌کننده رفتار و زندگی سیاسی، با ارائه نظریه «ولایت مطلقه فقیه» درصدد تولید نظم جدید برآمد و چرخشی اساسی در این دانش انجام داد. در این چارچوب، دو نظریه اساسی «نصب» و «انتخاب»، حدود اختیارات ولی فقیه را بیان می‌کند و به بسیاری از پرسش‌ها در این حوزه، از جمله نسبت فرد و دولت در اجرای شریعت، پاسخ می‌گوید.

چرخش زبانی به وجود آمده در فقه سیاسی با توجه به مفاهیم و آموزه‌های جدید این دانش تبیین می‌شود. ورود این مفاهیم جدید و عرضه آن به نص، گفت‌وگوهای را در لحن

فقها پدید آورد که به نحوی ناظر به مسئولیت فرد و دولت در اجرای شریعت است، زیرا در فقه معاصر، اجتماع و جامعه اسلامی، حاصل کنار هم قرار گرفتن افراد مسلمان است که دربارهٔ یکدیگر و اهدافی که تعقیب می‌کنند، مسئولیت دارند؛ به عبارت دیگر، دانش فقه سیاسی در این دوره درصدد تأسیس قواعد و اصول لازم برای دولتی مسئول در اجرای شریعت است. اما تأسیس و استقرار این دولت که اجرای شریعت را برعهده دارد، متوقف بر «مسئولیت فرد» است، به این معنا که هدف از دستگاه فقه سیاسی در این دوره اجرای شریعت است و این هدف تنها از طریق مسئولیت‌پذیری فرد مسلمان در ساختن دولت اسلامی تحقق می‌یابد. بنابراین در چارچوب این نظریه، هم فرد مسلمان و هم دولت، مسئول اجرای شریعت‌اند.

بدین‌سان فقه سیاسی با گذار از نظم سلطانی و با طرح مفهوم انتخابات و ارج نهادن به آرای مردم، زمینه‌های لازم را برای تحقق نظم دموکراتیک و نیز مسئولیت فرد مسلمان در تنظیم زندگی سیاسی فراهم نموده است، زیرا بر محور این نظم، رأی و نظر فرد فرد جامعه اسلامی در ترسیم و تنظیم زندگی سیاسی نقش پیدا می‌کند، در حالی که در چارچوب نظم سلطانی حاکم در عصر مشروطه، رأی مردم در نظام سیاسی تأثیرگذار نبود و به همین دلیل در درون این نظم جای می‌گرفت؛ اما با پذیرش رأی و نقش مردم در فرایند تصمیم‌سازی، زمینه‌گذار به نظم دموکراتیک و مردم‌سالار در ساحت نظام‌سازی فراهم شد؛ به عبارت دیگر، دو گانهٔ حق و حکم به شکل جدی‌تری در جمهوری اسلامی پدیدار گردید. بدین‌سان در کنار مفهوم ولایت، مفهوم مردم نیز مطرح شد و آنها از حقوق و تکالیف ویژه‌ای برخوردار گردیدند که نتیجهٔ آن، شکل‌گیری نظام مردم‌سالاری دینی است.

مسئولیت فرد در اجرای شریعت

الف) نظریه خطابات قانونی به مثابه مبنایی برای مشارکت و مسئولیت فرد

نظریه خطابات قانونی از ابتکارات امام خمینی در علم اصول است. در این دیدگاه چگونگی تشریح احکام شریعت بررسی و تبیین شده است، اما علاوه بر آن، پیامدهای مهمی نیز در حوزه فقه سیاسی و فقه حکومتی به دنبال داشته و در حل مسائل مستحدثه سیاسی راهگشا بوده است. در واقع نظریه مذکور این پرسش را در حوزه فقه سیاسی مطرح می‌کند که مکلف عمل سیاسی چه کسی است؟ بر اساس این نظریه، خطاب بر طبیعت مکلف سیاسی است و خطاب بر جامعه و دولت تحلیل می‌شود، بدین‌معنا که در وهله اول، جامعه و دولت اسلامی مورد خطاب واقع شده و از آنجا که تکلیف امر مرکبی است، در وهله بعد، تجزیهٔ تکلیف در چنین خطابی به افراد پیش از تحلیل آن به افراد ممکن است. بنابراین به دلیل سنخ احکام و خطابات اجتماعی و سیاسی که عمدتاً فرافردی است، خطابات شرعی سیاسی نیز ناظر بر جامعه و دولت است.

مبنای فقهی مشارکت افراد جامعه اسلامی در اندیشه امام خمینی، بحث خطابات قانونی است. براساس این نظریه، همه مکلف به مشارکت در سرنوشت خویش هستند، در غیر این صورت مؤاخذه خواهند شد. تشریک مساعی، وظیفه همه مردم است و همه امور با مشارکت آنان انجام می‌شود. به نظر امام:

هیچ کاری در این کشور نمی‌شود به خوبی انجام بگیرد الا با تشریک مساعی. اگر بخواهد ملت ایران بنشیند تا دولت کاری را انجام بدهد، این امری است که نخواهد شد و اگر دولت بنشیند که ملت کاری را انجام بدهد، آن هم نخواهد شد. امروز ملت و دولتی در کار نیست؛ همه ملت‌اند و همه دولت. عمده، احساس وظیفه است که ما احساس کنیم که در هر امری از امور که برای اصلاح این کشور عزیز است موظف هستیم به اینکه کمک کنیم (امام خمینی، ۱۳۶۱ش، ج ۱۵: ۴۴۹).

ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «این مردم‌اند که این جمهور را به اینجا رساندند و این مردم‌اند که باید این جمهور را راه ببرند تا آخر» (همان، ج ۱۹: ۳۶).

بدین سان، به نظر می‌رسد، امام مشارکت افراد جامعه اسلامی در حوزه سیاست را نوعی تکلیف عمومی (قانونی) به شمار می‌آورد؛ یعنی همه افراد جامعه اسلامی مخاطب قرار می‌گیرند؛ همه مکلفین مخاطب هستند و محدود به زمان و مکان نیست. همچنین توانایی و آگاهی مخاطبان شرط صدور خطاب نیست؛ به عبارت دیگر، در خطاب‌های قانونی، خطاب یکی و مخاطب‌ها فراوان‌اند (همان، ج ۲: ۲۷).

هدف از این خطابات، قانون‌گذاری و تشکیل دولت اسلامی است. بر این اساس، افراد جامعه مکلف‌اند در تأسیس دولت اسلامی مشارکت نمایند. از آنجا که انتخابات یکی از سازوکارهای مشارکت افراد در تأسیس دولت اسلامی است، بر طبق این نظریه، مردم مکلف‌اند در آن شرکت نمایند.

ب) محوریت فرد در تأسیس دولت (دولت‌سازی)

با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، انسان مسلمان ایرانی در چارچوب فقه حکومتی هویتی نو یافت؛ هویتی که مرهون تلاش‌های فقهی - سیاسی امام خمینی بود. در سنت سیاسی گذشته، دولت و حاکم از لحاظ رتبه مقدم بر جامعه بودند. درحالی‌که از مشروطه به بعد، به ویژه در جمهوری اسلامی، این چرخش تئوریک از تقدم فرد بر دولت حکایت می‌کند. مطابق این سنت فقهی - سیاسی، افراد جامعه از صلاحیت‌های خاصی برخوردار گردیدند، به طوری که آثار فقهی - سیاسی و نظریه‌های فقیهان در جمهوری اسلامی معادله‌ای عکس معادله سنتی را نشان می‌دهد، زیرا به عقیده امام خمینی «مردم دارای چنان رشد دینی سیاسی مطلوب می‌باشند» که «مسلم قدرت تشخیص و

انتخاب اصلح را دارند» (همان: ۱۰۱ و ۱۹۴)؛ از این رو می‌فرماید: «در چنین اوضاعی هیچ فرد و گروهی و هیچ نهاد و سازمانی و حزب و دفتر و تجمعی نمی‌تواند در حوزه انتخابات دیگران دخالت نماید» (همان: ۱۰۱).

سیاست متعالیه

- سال اول
- شماره دوم
- پاییز ۹۲

فقه حکومتی و
مسئولیت فرد
در تحقق شریعت
(۶۹ تا ۸۶)

بدین ترتیب فقرات فوق از تقدم افراد جامعه بر دولت حکایت می‌کند و این مسئله مهم پیامدهای زیادی در حوزه اجرای شریعت دارد. این تقدم، در مسئله مهم «تشکیل دولت اسلامی» نمایان می‌شود. انتخابات و نمایندگی مجلس شورای اسلامی یکی از سازوکارهای مقدماتی اجرای شریعت است، زیرا امام نمایندگانی که از طریق انتخابات و با رأی افراد جامعه برگزیده می‌شوند، «عصاره ملت» معرفی می‌کند. (همان: ۱۴) ایشان درباره نسبت افراد جامعه (مردم) با ولی فقیه به عنوان رهبر نظام جمهوری معتقد است: «اگر مردم به خیرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است» (همان، ج ۲۱: ۱۲۹).

عبارت فوق، آشکارا نشان می‌دهد که افراد و مردم در نظام سیاسی اسلام، برای انتخاب رهبر نظام صلاحیت دارند و از این طریق براساس اختیار و آزادی، حق خود را برای ایجاد و تدبیر نظم در جامعه و نیز اجرای شریعت به منتخبان خویش واگذار می‌کنند. رهبر نظام مشروعیت الهی دارد و براساس نظریه نصب، منصوب خداست، اما مقبولیت وی از جانب مردم، احکام و فرمان‌های وی را نافذ می‌کند.

بنابراین مهمترین وظیفه فرد مسلمان، دولت‌سازی و ایجاد وضعیت مناسب برای اجرای شریعت است، زیرا بخش عمده‌ای از احکام اسلامی، جنبه عمومی داشته و اجرای آن از عهده فرد خارج است. از آنجا که برای عملی شدن این دسته احکام به نهاد اجرایی، همچون دولت نیاز می‌باشد، دولت‌سازی مقدمه‌ای برای تحقق شریعت محسوب می‌شود و این مسئولیت مقدمی بر عهده فرد مسلمان است. در ادامه، وظیفه فوق از جنبه فقهی بررسی می‌گردد.

برخلاف مبانی فقهی نظریه‌های مشروطه که ولایت فقیهان را به حوزه افتا و قضا محدود می‌کرد، نظریه‌های فقهی در جمهور اسلامی، بر ولایت سیاسی فقها تأکید می‌کنند. بر این اساس، تأسیس حکومت اسلامی در کانون اصلی نظریه‌هایی همچون نظریه نصب و انتخاب، قرار دارد. البته برخی از جریان‌های سیاسی و غیر فقهی، همچون حزب ملل اسلامی که در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی فعال بود، نیز بر تأسیس حکومت اسلامی تأکید کرده و در طرح حکومتی خود از حضور مجتهدان در مجلس قانون‌گذاری و تصویب قوانین با نظارت آنان سخن گفته‌اند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰: ۲۳)، اما دیدگاه آنان به طور کامل در چارچوب نظریه‌های فقهی نمی‌گنجد. این دسته از صاحبان نظریه‌های فقهی که اجرای شریعت را از زاویه تأسیس حکومت اسلامی تعقیب می‌کردند، بر مدار

روش‌شناسی اجتهادی صاحب‌جوهر به استنباط می‌پرداختند. اما اندیشه حکومت اسلامی به تدریج بر مبنای مکتب جواهری و در اندیشه امام خمینی تفسیرهای روشنی پیدا کرد و اجرای شریعت تنها با وجود حکومتی اسلامی ممکن بود. بدین ترتیب انقلاب مردمی به عنوان مقدمه واجب برای تأسیس حکومت اسلامی از یک سو و طرح اندیشه جمهوری اسلامی و حاکمیت مردم از سوی دیگر، سرآغازی برای ارائه نظریه‌ها شد و الگوی جدیدی در ساحت حکومت اسلامی در عصر غیبت مطرح کرد.

در میان فقهای که برای مشروعیت حکومت در عصر غیبت به ولایت سیاسی فقیهان ارجاع می‌دادند، اندیشه و سنت فقهی‌شان با ظهور امام خمینی جان تازه‌ای گرفت و علاوه بر میراث فقهی گذشته، نوآوری‌هایی به همراه داشت که برخی از وجوه این نواندیشی معطوف به حضور فرد مسلمان در تعیین سرنوشت زندگی سیاسی خود می‌باشد و پیامد آن مسئولیت فرد در دولت‌سازی و تمهیدات لازم برای اجرای شریعت است.

برخی مفهوم حکومت دینی را به معنای حکومت دین تلقی کرده‌اند؛ بعضی دیگر آن را به معنای حکومت آموزه‌های دینی و احکام شریعت دانسته‌اند؛ گروهی از روشنفکران دینی نیز حکومت دینی را مترادف با حکومت دین‌داران ارزیابی کرده‌اند، اما تفسیر امام از حکومت دینی، حکومت قانون الهی، یعنی فقه است. حاکمیت فقه در این کاربرد، به معنای آن است که گزینش رهبران سیاسی و سازوکار تصمیم‌سازی و اجرای آنها، بر پایه احکامی است که از منابع فقهی در احکام اولیه و ثانویه، و مصلحت‌سنجی در احکام حکومتی، به دست می‌آید (امام خمینی، ۱۳۶۰: ۵۶).

بدین‌سان می‌توان گفت که حکومت قانونی، الگوی حکومت دینی تلقی می‌شود که در دوره کنونی در قامت جمهوری اسلامی تحقق یافته است. ماهیت این حکومت براساس اندیشه امام خمینی چنین است: «ماهیت حکومت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده است، با اتکا به آرای عمومی ملت، حکومت تشکیل شده و مجری احکام اسلام می‌باشد (همو، ۱۳۶۱: ج ۳، ۱۰۵).

امام حق حاکمیت ذاتی را به لحاظ نظری از آن خداوند می‌داند، اما معتقد است تحقق عینی حکومت دینی به اقبال عمومی نیاز دارد (همو، ج ۲: ۴۶۵-۴۶۶). بنابراین پس از استقرار و تثبیت جمهوری اسلامی، توجه به مردم و نقش اساسی آنها در حکومت، برای توفیق عملی آن، دارای اهمیت بسیار است (همو، ۱۳۶۱، ج ۳: ۱۴۵): «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می‌باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید (همان، ج ۲: ۳۸).

بدین ترتیب، ورود مفهوم جمهوریت در ادبیات فقهی - سیاسی ایران، حاکی از ظهور برخی مفاهیم مدرن به دستگاه‌های فقهی در دوره معاصر، به ویژه پس از پیروزی انقلاب

اسلامی است. این مفهوم نشانه محوریت فرد در تنظیم زندگی سیاسی است، لذا حقوق و تکالیف خاصی برای فرد دارد. این مفهوم به صراحت در آثار امام خمینی مشاهده می‌شود. به علاوه دربارهٔ جمهوری بودن شکل حکومت، ذیل اصل ۱۷۷ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸، چنین آمده است:

محتوای اصل مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی، و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکای بر آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است (ر.ک: فیرحی، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

اصل فوق، دربردارندهٔ الزامات معرفتی - سیاسی مهمی است و از دو رکن ساختاری جمهوری و اسلامیت نظام سیاسی ایران حکایت دارد. این دو رکن به گونه‌ای است که نه می‌توان تفسیری غیردموکراتیک از «اسلام شیعه» ارائه داد، و نه می‌توان مفهوم جمهور را به صورت مغایر با اسلام، تبیین کرد. البته یکجانشینی این دو مفهوم، از یک سو منازعاتی را در بین متفکران و عالمان دینی به وجود آورده، و از سوی دیگر موجب ظهور نهادهای جدیدی در ایران گردیده تا از این طریق، هم اسلامی بودن و هم مردمی بودن نظام توجیه شود. بدین ترتیب مفهوم جدید «مردم‌سالاری دینی» وارد ادبیات سیاسی ایران گردید. این ادبیات بیانگر حضور جدی فرد مسلمان در تعیین سرنوشت خود از یک سو، و حضور جدی شریعت و احکام آن در زندگی فردی و اجتماعی است.

بنابراین استقرار نظام جمهور اسلامی در ایران پیامدهایی گوناگونی داشته که ظهور نهادهای سیاسی جدید، از آن جمله است. این نهادها که برای تضمین دو جنبه اصلی نظام، یعنی «جمهوریت» و «اسلامیت» ایجاد شدند، عبارتند از: مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان رهبری. بر این اساس می‌توان گفت که نهادهای جدید که به نحوی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، تضمین‌کننده و توجیه‌گر وجهه جمهوری و اسلامیت نظام‌اند؛ بدین صورت که در کنار مجلس شورای اسلامی، نهاد شورای نگهبان، و در کنار شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، و در کنار نهاد رهبری، مجلس خبرگان رهبری قرار می‌گیرد که بنا به تعریف، اگر یکی بر امر اسلامی بودن حکومت و نظارت و اجرای شریعت نظر دارد، دیگری لزوماً بر جنبهٔ جمهوری‌خواهانه نظام پافشاری می‌کند (همان، ۱۳۸۴: ۱۵۵). بنابراین دستگاه فقه حکومتی در جمهوری اسلامی تلاش می‌نماید که این دو مفهوم را به نحوی جمع کند تا مشکلات اساسی که در نظریه‌های شیعه از دورهٔ مشروطه به بعد، وجود داشت، رفع گردد. بنابراین تأسیس نهادهای جدید، اولاً، برای نظارت بر شرعی بودن قوانین جامعه، در عین تأکید بر وجهه دموکراتیک آن بوده، و ثانیاً، این امر با هدف حل بن‌بست‌های ناشی از تعارض احکام

شرعی فرعی با مصالح زندگی سیاسی در دولت مدرن صورت گرفته است (همان: ۱۵۶). این دو، مسئله اساسی نظریه‌های جدید فقهی از دوره مشروطه تا جمهوری اسلامی بوده که دستگاه فقه حکومتی با تأسیس نهادهای جدید، درصدد حل آن برآمده است.

ج) امر به معروف و نهی از منکر و وجوب مشارکت فرد در تأسیس دولت

در چارچوب فقه حکومتی و از دیدگاه امام خمینی امر به معروف و نهی از منکر از اشرف واجبات و از ضروریات اسلام است، چرا که به واسطه آن دو، فرائض اسلام و احکام شریعت اجرا می‌گردد: «و هما من أسمى الفرائض و أشرفها، و بهما تقام الفرائض، و جوبهما من ضروریات الدین، و منکره مع الإلتفات بلازمه و الإلتزام به من الکفارین» (امام خمینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۹۷).

این اصل از ارکان مهم نظام سیاسی اسلام است، چرا که همه روابط و مسائل اجتماعی - سیاسی درون امت اسلامی براساس آن، حل و فصل می‌شود. از دیدگاه امام خمینی، مسئله امر به معروف، به روابط فردی مسلمانان ختم نمی‌شود، بلکه امر تأسیس حکومت اسلامی از اعظم مصادیق «معروف» شمرده می‌شود، زیرا تصرف «غیر ولی» در امور مربوط به ولایت سیاسی، از مصادیق منکر است (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۸۴). در اندیشه امام، اسلام بر مبنای تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، بر همه مسلمین حق نظارت بر همدیگر داده است. این نظارت، اولاً، عمومی است، و ثانیاً، قطع نظر از موقعیت، منصب و مقام اجتماعی افراد است: «همه ملت موظف‌اند به اینکه نظارت داشته باشند در همه کارهایی که الآن مربوط به اسلام است... باید مسلمانان این طور باشند که اگر هر که می‌خواهد باشد، خلیفه مسلمین و هر که می‌خواهد باشد، اگر دید پایش را کنار گذاشت، شمشیرش را بکشد که پایت را راست بگذارد» (همو، ۱۳۶۱، ج ۷: ۳۴). امام در جای دیگر می‌فرماید:

اصل امر به معروف و نهی از منکر [برای] همین است که جامعه اصلاح شود (همان، ج ۹: ۲۹۱). کلکم راع... [یعنی] همه‌تان راعی هستید... مسئولیم در مقابل خدا و در مقابل وجدان... یعنی نه اینکه مراعات خودمان را، من مراعات همه شما را بکنم، شما هر یک، مراعات همه را. یک همچو برنامه است که همه را وادار کرده که به همه «چرا» بگوییم... به هر فردی لازم کرده به اینکه امر به معروف کند. اگر یک فرد خیلی به نظر مردم، مثلاً پایین از یک فردی که به نظر مردم خیلی اعلا رتبه هم هست، اگر از او یک انحرافی دید، اسلام گفته برو به او بگو، نهی کن، بایستد در مقابلش، بگوید این کارت انحراف بود، نکن (همان: ۱۹۴).

فقرات فوق حاکی از آن است که تفسیر حضرت امام از امر به معروف و نهی از منکر، ایجاد فرهنگ سیاسی مشارکتی را در جامعه ایده‌آل اسلامی ممکن می‌کند. این فرهنگ در صورت تحقق، تأثیر شگرفی در بافت سیاست داخلی جامعه اسلامی خواهد داشت، زیرا در

چنین جامعه‌ای، در جهت انجام تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، هیچ کس از دیگری ترسی ندارد و تنها متخلفان، از عمل خلاف خویش هراسناک هستند. بنابراین جامعه اسلامی به طور خودکار فسادزدایی می‌شود و به طرف مصالح فردی و عمومی رشد می‌کند (شکوری، ۱۳۶۱، ج: ۱؛ ۱۸۵).

در چارچوب فقه حکومتی، این اصل مهم، نقش تنظیمی حساسی در جامعه ایفا می‌کند، چراکه همه مسلمانان را مکلف به مشارکت در سرنوشت سیاسی - اجتماعی خود می‌نماید و لذا اساس شرعی مشارکت سیاسی مردم را باید در این اصل که همه ابعاد زندگی مسلمانان (رابطه فرد و دولت، رابطه دولت و فرد، و رابطه فرد با فرد) را شامل می‌شود، جستجو نمود. اهمیت این اصل از دیدگاه امام آن قدر زیاد است که ایشان در نخستین جمله از کتاب امر به معروف و نهی از منکر، درباره آن، عبارت «و به تقام الفرائض» را به کار برده است. البته امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتب قلبی، زبانی و عملی است که حضرت امام در کتاب *تحریر الوسيله* به طور مفصل آن را طرح نموده‌اند (امام خمینی، ۱۳۶۵، ج: ۱؛ ۳۸۹). بنابراین بر تک تک افراد جامعه اسلامی واجب است که در تأسیس دولت اسلامی که هدف اصلی آن اجرای شریعت است، مشارکت نمایند. البته برای انجام دادن این تکلیف، باید اقدامات و وظایف خاصی صورت گیرد.

د) نظریه انقلاب و مسئولیت فرد

از جمله وجوه نوآوری فقهی - سیاسی در فقه حکومتی که در اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی مشاهده می‌شود، نظریه انقلاب است. این نظریه وظایف و مسئولیت‌های جدیدی برای فرد مسلمان معین می‌کند. در سنت فقهی جواهری، اجتهاد فقهای بزرگی، چون نراقی، کاشف‌الغطا و صاحب‌جوهر، ناظر به ولایت سیاسی فقیهان است. آنها مباحث گسترده‌ای درباره حدود اختیارات سیاسی فقها مطرح نمودند، اما آنها در باب چگونگی استقرار حکومت اسلامی، به نظریه انقلاب اشاره‌ای نکرده‌اند. شاید بتوان این‌طور گفت که انقلاب، مفهومی مدرن است که در ادبیات سیاسی - فقهی گذشته جایی نداشته است، و از این رو فقهای گذشته به آن نپرداختند و همواره در چارچوب نظم سلطانی تفقه می‌کردند؛ اما امام خمینی با طرح نظریه انقلاب به مثابه مقدمه واجب، تمهیدات لازم را برای تأسیس حکومت اسلامی فراهم کرد، زیرا اجرای شریعت در این دستگاه فقهی تنها از طریق تأسیس حکومت ممکن می‌گردد، لذا به نظر ایشان هر امری که جنبه مقدمی برای اجرای شریعت داشته باشد نیز از باب مقدمه واجب، واجب می‌گردد: ۱. تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای شریعت و اداره جامعه مسلمانی واجب است. ۲. انقلاب اجتماعی - سیاسی مقدمه تشکیل حکومت اسلامی است. ۳. بنابراین انقلاب به مثابه مقدمه واجب، شرعاً واجب است (همو، بی تا: ۱۵).

بدین سان، به عقیده امام؛ در شرایط کنونی، تنها راه، یک انقلاب فراگیر مردمی است، به همین سبب، قرار گرفتن در روند این انقلاب فراگیر مردمی را وظیفه شرعی مسلمانان، به ویژه عالمان دین معرفی می‌کند (همو، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۴۳). وجوب شرعی حضور مردم در براندازی نظام سلطنتی پهلوی، با توجه به نظریه‌های کلاسیک، «بدیع» به نظر می‌رسد. بر این اساس، امام خمینی با طرح نظریه انقلاب، زمینه شکل‌گیری نوعی نظام مردم‌سالاری دینی را نوید می‌داد، زیرا این حکم شرعی، مستلزم مشارکت و ورود یکایک مردم در مبارزه سیاسی است. بر این اساس، فرد مسلمان در دولت‌سازی نقش اساسی دارد؛ دولتی که وظیفه آن تحقق شریعت است.

ه) انتخابات و مسئولیت فرد

در چارچوب فقه حکومتی و با توجه به نظریه خطابات قانونی امام خمینی، فرد مسلمان مکلف به حضور در عرصه مشارکت سیاسی و تأسیس دولت اسلامی است. یکی از راه‌های انجام دادن این تکلیف، انتخابات است، زیرا انتخابات نمایانگر محوریت فرد در تنظیم زندگی سیاسی - اجتماعی است. از آنجا که انتخابات فعالیت آگاهانه و برخاسته از اراده آزاد افراد جامعه می‌باشد، مسئولیت‌آور است؛ بدین معنا که فرد مسلمان مسئولیت خود را در تأسیس دولت به انجام می‌رساند و به تکلیف شرعی خود عمل می‌کند. فقه سیاسی معاصر شیعه و به تبع آن، فقه حکومتی در جمهوری اسلامی با گذار از نظم سلطانی حاکم بر دوره کلاسیک و با طرح وجوب مشارکت سیاسی افراد در تأسیس دولت اسلامی برای تحقق شریعت، شکل‌گیری نظم جدیدی را نوید داد. بدین سان براساس انتخابات و آرای مردم، نظم دموکراتیک (مردم‌سالاری دینی) در ایران مستقر گردید. در این نظم، رأی و نظر تک‌تک افراد جامعه در تنظیم زندگی سیاسی نقش داشته و فرد از جایگاه تعیین‌کننده‌تری در مقایسه با دوره‌های گذشته برخوردار گردید. هرچند در مشروطه، به رأی و نظر افراد برای تعیین سرنوشت آنها اهمیت داده می‌شد، اما در ساحت عمل، هنوز نظم سلطانی حاکم بود و فرد جایگاهی نداشت. در ساحت نظر نیز با انقلاب اسلامی در ایران، زمینه برای طرح مفاهیم مدرن همچون، انتخابات، در فقه سیاسی شیعه فراهم گردید و دستگاه فقه سیاسی به مثابه دانش تنظیم‌کننده زندگی سیاسی، در کنار طرح مفهوم «ولایت»، مفهوم فرد و مردم را نیز مطرح نمود. طرح مفهوم فرد و تکلیف او در مشارکت سیاسی، چرخش دیگری در دانش فقه سیاسی به وجود آورد و دو گانه «فرد» و «ولایت» را به عنوان دو مؤلفه ترسیم‌کننده و تصمیم‌ساز در جمهوری اسلامی تعریف کرد که نتیجه آن مسئولیت فرد و دولت در تحقق شریعت است. از منظر فقه حکومتی، از آنجا که فرد و دولت در فرایند تصمیم‌سازی نقش دارند، لذا مسئولیت نیز متوجه آنان است. بر این اساس،

فرد مسلمان نقش مقدمی داشته و زمینه تشکیل دولت را فراهم می‌کند و دولت نیز دارای نقش و مسئولیت اساسی در اجرای شریعت است.

امام خمینی بر مسئولیت و حضور و آرای مردم در تأسیس دولت اسلامی تأکید می‌کند و یکی از دلایل مخالفت با نظم سلطانی و اصل سلطنت را عدم اتکای آن به آرای ملت تلقی می‌کند (همو، ۱۳۶۱، ج ۴: ۱۳۸-۱۳۹) و الگوی مطلوب جمهوری اسلامی را بدیل نظام سلطنت معرفی می‌نماید:

اما جمهوری به همان معنایی است که همه‌جا جمهوری است، لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام باشد. اینکه ما جمهوری اسلامی می‌گوییم برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود، این بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است (همان، ج ۲: ۳۵۱).

فقره فوق حاکی از نقش تک تک افراد در شکل‌گیری و تأسیس دولت اسلامی است. این نقش از طریق انتخابات عملی است؛ مفهومی که در دستگاه‌های فقهی گذشته سابقه‌ای نداشته و از ابتکارات فقه جمهوری اسلامی است. در ادبیات سیاسی اسلام مفهوم «بیعت» و نیز واژه «رعیت» سابقه دارد، اما جایگزینی «بیعت» با «انتخابات» و «رعیت» با «فرد» و مردم» تنها در دستگاه فقه حکومتی در جمهوری اسلامی مطرح گردیده است. ظهور این مفاهیم، ظرفیت‌های جدیدی در حوزه فقه سیاسی شیعه به وجود آورده است. به نظر می‌رسد از خلال این مباحث و پرداختن به رأی و نظر فرد مسلمان در تأسیس دولت، و انتخاب و گزینش مسئولان اجرایی، مفهوم دیگری به نام «حق» ظهور می‌کند و با ظهور آن، دوگانگی حق و حکم که با فقه مشروطه آغاز گردیده بود، مجدداً با سازوکارهای جدیدی وارد ادبیات فقه سیاسی گردیده و این بار از زاویه حق به فرد نگاه می‌شود. در نتیجه، هم‌نشینی حق و تکلیف، مسئولیت‌های جدیدی را برای فرد مسلمان تبیین می‌کند.

امام خمینی در خصوص برخورداری افراد از «حق» معتقد است: «میزان رأی ملت است و ملت یک وقت خودش رأی می‌دهد، یک وقت یک عده‌ای را تعیین می‌کند که آنها رأی بدهند؛ آن در مرتبه دوم صحیح است و الا مرتبه نخست حق مال خود ملت است» (همان، ج ۸: ۱۷۳). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، رأی به مثابه نوعی حق مطرح گردیده که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم قابل اعمال است. بر این اساس رأی افراد در چارچوب فقه حکومتی در جمهوری اسلامی، محوریت پیدا می‌کند. اهمیت توجه به رأی افراد در اندیشه امام خمینی تا جایی است که حتی، آن‌گاه که از مشروعیت الهی رهبری نظام (ولی فقیه) سخن می‌گوید، نصب وی را در تداوم نصب پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) تلقی می‌کند، با این همه، «تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی به آرای اکثریت» افراد جامعه دارد (همان، ج ۱: ۴۵۹). لذا با توجه به نظریه انتصاب فقیه، مجتهد واجد شرایط، مشروعیت الهی

دارد، اما حق تشکیل حکومت را از مردم دریافت می‌کند؛ به تعبیر دیگر، افراد جامعه اسلامی در حقانیت و مشروعیت ولی فقیه نقشی ندارند، ولی در مقبولیت آن نقشی اساسی دارند. بنابراین رأی افراد جامعه در سطح نظام‌سازی نیز مؤثر است. به علاوه، رأی آنان در ساحت تصمیم‌سازی و قانون‌گذاری نیز با سازوکار دیگری و در قالب آرای ملت و انتخاب نمایندگان مجلس طرح می‌شود.

نتیجه آنکه فرد در درون این نظریه، صاحب حق به شمار می‌آید و در کنار هر حقی، تکلیف و مسئولیت نیز وجود دارد، بدین معنا که افراد جامعه مسئولیت انتخاب و پیامدهای معطوف به آن را برعهده دارند و در کنار حق مشارکت، حق نظارت نیز دارند تا از آرای خود برای تحقق شریعت اسلام، حفاظت نمایند.

یکی از مهم‌ترین آزادی‌های سیاسی در عصر مدرن، حق انتخاب کردن و حق رأی دادن برای شهروندان است؛ اما در چارچوب فقه جمهوری اسلامی و به ویژه دیدگاه امام خمینی، اساساً انتخابات و شرکت در آن یک تکلیف و حکم شرعی است که باید مکلفان انجام دهند. امام در وصیت‌نامه خود، ضمن به رسمیت شناختن این حق، عدم حضور در انتخابات را در برخی مقاطع، گناه کبیره می‌شمارد:

...وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات، چه انتخابات رئیس‌جمهور و چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخابات خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر، در صحنه باشند... از این قرار، عدم دخالت ملت از مراجع و علمای بزرگ تا طبقه بازاری و کشاورز و کارگر و کارمند، همه و همه مسئول سرنوشت کشور و اسلام می‌باشند، چه در نسل حاضر و چه در نسل‌های آینده و چه بسا که در بعضی مقاطع عدم حضور و مسامحه، گناهی باشد که در رأس گناهان کبیره است (امام خمینی، ج ۱۸، ۲۰۴). برای این امر لازم است نظام‌های نمایندگی عادلانه به وجود آید و استفاده اکثریت از قدرت محدود گردد و ابزارهای فنی گوناگونی تعبیه شوند تا افراد به وسیله آنها بتوانند در حکومت خود تأثیر بگذارند. این ابزارها و نظام‌ها باید عادلانه و مطابق با روح حکومت قانونی (فقهی) به کار افتند... بنابراین اسباب مشارکت یکایک مردم در استفاده آزادانه از این حق پاسداری شود، زیرا هر فردی حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح و به او انتقاد کند (همان، ج ۳: ۸۶).

ایشان در جاهای دیگر نیز اظهار می‌کنند: «تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست» (همو، ۱۳۶۲، دفتر نهم: ۳۴۲)؛ «ما تابع آرای ملت هستیم» (همو، ج ۱۰: ۱۸۱)؛ «هیچ گروه و شخصی نمی‌تواند با خواست ملت ایران مخالفت کند...» (همو، ۱۳۶۲: ۱۳-۱۴) «ملت ایران خواستار حکومت اسلامی است» (همان، دفتر ششم: ۸۵).

بنابراین مردم موظف‌اند در انتخابات شرکت کنند و افراد شایسته را برای مناصبی که مسئولیت اجرای شریعت را برعهده دارند برگزینند. بدین ترتیب انتخابات هم حق است و هم تکلیف که هر دو متوجه فرد مسلمان است.

و) حق نظارت و مسئولیت فرد

از جمله حقوق و تکالیفی که در چارچوب فقه حکومتی در نظام جمهوری اسلامی، متوجه فرد است، حق نظارت است. مفهوم نظارت در اندیشه اسلامی، در قالب آموزه امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌گردد. پذیرش حق نظارت برای فرد، به معنای برخورداری وی از نوعی مسئولیت است.

در آثار و مکتوبات فقهی، به طور کلی دو سیره مشخص درباره امر به معروف و نهی از منکر به مثابه نظارت همگانی مطرح بوده است: نخست، سیره‌ای که در آن اصل امر به معروف و نهی از منکر از رساله‌های عملیه کنار گذاشته شده است؛ دوم، سیره‌ای که آن را در امور جزئی و کم اهمیت مطرح کرده است (ایزدی، ۱۳۸۷: ۱۴۵-۱۴۶). البته فقهای معاصر این اصل را در رساله‌های عملیه خود مطرح نموده و حتی در برخی آثار، به مسائل سیاسی نیز سرایت داده‌اند. تحقیقات فقهی سیاسی معاصر حاکی از توجه خاص به آموزه امر به معروف و نهی از منکر به مثابه آموزه‌ای نظارتی است، زیرا این آموزه در زمینه‌هایی همچون «... اصلاح همه امور دینی و اخروی، آبادانی کشور و اصلاح امور عمرانی، فراهم شدن زمینه برای اجرای قوانین، فراهم شدن زمینه تشکیل حکومت اسلامی، مبارزه با مفسدان، ظالمان و دشمنان جامعه، ... باز پس گرفتن حقوق پایمال شده افراد در رساندن حق به حق‌دار، گردآوری مالیات‌های اسلامی و صرف آن در مجاری درست و...»، مطرح شده است (همان: ۱۵۰-۱۵۱).

بنابراین مکتوبات فقهی حاکی از گستردگی قلمرو این آموزه و بسط آن از حوزه فردی به اجتماعی است. بر این اساس کلیه شهروندان در قبال اوضاع جاری جامعه و رفتار و کردار صاحبان قدرت و کارگزاران حکومت اسلامی، موظف به نقد، نصیحت و نظارت‌اند (سجادی، ۱۳۸۲: ۹۶). بنابراین مشارکت فرد مسلمان در حوزه سیاست و انتخاب کارگزاران و نظارت بر عملکرد آنان در قالب آموزه امر به معروف و نهی از منکر، حاکی از مسئولیت فرد برای تحقق شریعت در نظام سیاسی جمهوری اسلامی است و این مسئله در کلام فقها، به ویژه امام خمینی نمایان است. هرچند عناصر نظارتی فرد در امور سیاسی دارای پیچیدگی است و در برخی موارد نظارت به شکل فردی ممکن نیست؛ اما به نظر می‌رسد نظارت وی در این چارچوب نوعی تکلیف شرعی و مسئولیت همگانی است. چگونگی اعمال نظارت در دستگاه‌های فقهی، متفاوت به نظر می‌رسد. در برخی از نظریه‌ها، از نظارت همگانی و فردی در مقابل نظارت سازمان‌دهی شده و نهادی و حزبی سخن گفته

می‌شود، برای نمونه، نظریه‌های انتخاب در فقه جمهوری اسلامی، نظارت افراد جامعه را از طریق تشکیل احزاب و از باب مقدمه واجب، واجب تلقی می‌کنند. در این خصوص، آیت‌الله منتظری با تکیه بر استدلال فقهی مقدمه واجب، نظارت نهادینه مردم از طریق تشکیل حزب را از باب مقدمه واجب امر به معروف و نه از منجر واجب دانسته است. (صلواتی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۵۴) به اعتقاد این دسته از نظریه‌ها «همه مسلمانان با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر موظف‌اند برای اصلاح حکومت و جلوگیری از تضییع حقوق مهمه اقدام نمایند و تحصیل قدرت در هر مرتبه از این مراتب بر آنان لازم است» (همو، ۱۳۸۷: ۵۶). نتیجه آنکه در چارچوب نظریه‌های انتخاب، مسئولیت نظارتی از سطح همان تک‌تک افراد جامعه به سطح حزبی منتقل می‌گردد. با وجود این، باز هم فرد مسئولیت نظارت را برعهده دارد، اما با سازوکار جدید حزبی. نکته مهم اینکه با توجه به اجتهادات فقها و مکتوبات فقهی، این حق و مسئولیت نظارت افراد جامعه اسلامی، اساساً ناظر به حوزه اجرایی شریعت و قوانین است؛ بدین ترتیب فرد مسلمان هرچند در دولت‌سازی نقش اساسی دارد، در حوزه اجرای شریعت که دولت اسلامی متولی آن است، مسئولیت نظارت را نیز برعهده دارد. بنابراین همان‌گونه قبلاً ذکر گردید، افراد با رأی خودشان، هم در ساحت نظام‌سازی و هم در ساحت تصمیم‌سازی و قانون‌گذاری تأثیرگذارند. براساس نظریه امام خمینی، هرچند محتوای حکومت، قانون الهی است، اما نمایندگان مجلس شورای اسلامی با رأی مستقیم افراد جامعه انتخاب می‌شوند، لذا مجلس، هم اسلامی و هم ملی است.

جمع‌بندی

نویسنده در این نوشته تلاش کرده که مسئولیت‌های فرد در اجرای شریعت را در چارچوب فقه حکومتی جست‌وجو و تنقیح نماید؛ از این رو نقطه تمرکز مقاله بر اجتهادات فقهای منتسب به فقه حکومتی، به ویژه امام خمینی بوده است. بر این اساس، نخست ضمن تعریف و بررسی ماهیت فقه حکومتی، مسئولیت‌های فرد در تحقق شریعت مورد مذاقه قرار گرفت و به این نکته دست یافتیم که فرد مسلمان علاوه بر اجرای بخش فردی احکام، در اجرای احکام اجتماعی شریعت نیز مسئولیت دارد. این مسئولیت با تأسیس دولت به نحو کامل‌تری صورت می‌گیرد. بر طبق نظریه خطابات قانونی، موضوع خطابات سیاسی، جامعه سیاسی است، نه فرد، لذا خطاب به افراد تحلیل نمی‌شود، برخلاف پیروان نظریه خطاب انحلالی که معتقدند این خطاب به افراد تحلیل می‌شود و بنابراین، همان‌طور که خطابات اجتماعی و سیاسی عمدتاً فرافردی است، خطابات شرعی سیاسی نیز ناظر به جامعه و دولت است، مثلاً برقراری عدالت در جامعه تنها از عهده دولت بر می‌آید، نه از فرد مسلمان؛ پس مسئولیت اجرای شریعت در احکام اجتماعی نیز بر عهده کسی یا نهادی است که خطاب شرعی ناظر به اوست.

نتیجه دیگر این بحث، توسعه و گسترش فقه از فقه الاحکام به فقه حکومتی است که با پذیرش اینکه خطابات شرعی ناظر به جامعه است، احکام شرعی نیز صبغه اجتماعی گرفته و از فردی به اجتماعی و حکومتی توسعه می‌یابد؛ از این رو مؤلفه‌های مذکور موجب تأسیس فقه حکومتی یا رویکرد حکومتی در فقه گردید و بنیان‌گذار اصلی این بحث امام خمینی بود. فقه حکومتی ناظر به ساحت اجرای احکام شریعت هم می‌باشد، یعنی اجرای احکام شریعت در نظام حکومتی به مثابه نهاد اداره جامعه در نظر گرفته می‌شود؛ به عبارت دیگر، در این رویکرد، قابلیت اجرای احکام در یک نظام سیاسی به عنوان شاخص مطرح می‌گردد و در واقع فقه حکومتی، روحی است که حاکم بر کل فقه است و فقه شیعه را از تنگناهای جدید رهایی می‌بخشد. بدین سان، فقه حکومتی، حکومتی بودن را وصف اجتهاد و تفقه می‌داند، بدین معنا که فقیهان در جایگاه کشف و استنباط احکام شریعت، به این نکته اساسی توجه می‌کنند که احکام تولید شده قرار است در یک نظام سیاسی که عهده‌دار تدبیر و اداره جامعه است، اجرا گردد، لذا این رویکرد هم ناظر به نحوه تولید حکم شرعی و هم ناظر به اجرای آن در جامعه است. نتیجه آنکه در فقه جمهوری اسلامی گذار از فقه فردی به حکومتی در راستای تحقق شریعت صورت گرفته است.

در ادامه با توجه به رویکرد حکومتی به فقه، میزان مسئولیت فرد در تحقق شریعت تبیین گردید و مطرح شد که فرد مسلمان در این رویکرد هرچند مسئولیت اجرای شریعت را عهده‌دار است، اما فرد به تنهایی توان اجرای کامل شریعت، به ویژه احکام اجتماعی را ندارد و به همین سبب، افراد مسلمان این مهم را از طریق تأسیس دولت به انجام می‌رسانند. بنابراین فرد، دولت‌ساز و دولت، زمینه‌ساز اجرای شریعت می‌باشد. در نتیجه فرد و دولت هر دو مسئولیت اجرای شریعت را بر عهده دارند. تأسیس و استقرار این دولت که عهده‌دار اجرای شریعت است، متوقف بر «مسئولیت فرد» است، به این معنا که هدف از دستگاه فقه حکومتی در این دوره اجرای شریعت است، اما این هدف تنها از طریق مسئولیت‌پذیری فرد مسلمان در ساختن دولت اسلامی ممکن می‌گردد. در نهایت مهم‌ترین مسئولیت‌های فرد مسلمان در راستای تحقق شریعت در این رویکرد فقهی، عبارت است از: دولت‌سازی، مشارکت اجتماعی و سیاسی، امر به معروف و نهی از منکر، مشارکت در انتخابات، حق نظارت بر دولت و عملکرد آن. همچنین مهم‌ترین مسئولیت‌های دولت عبارت است از قانون‌گذاری و تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی برای تحقق شریعت در جامعه، اقامه عدالت در جامعه اسلامی، حفظ نظام و کیان اسلامی و حفاظت از آزادی‌های مردم. در مجموع می‌توان گفت در چارچوب فقه حکومتی در جمهوری اسلامی، فرد و دولت، هر دو در برابر اجرای کامل شریعت مسئولیت دارند.

منابع

۱. امام خمینی، سیدروح الله (۱۳۶۰)، کتاب البیع، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
۲. _____ (۱۳۶۰)، ولایت فقیه، تهران: امیرکبیر.
۳. _____ (۱۳۶۱)، صحیفه نور، ج ۱۵، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۴. _____ (۱۳۶۲)، در جستجوی راه از کلام امام، دفتر نهم (ملت و امامت) تهران: امیرکبیر.
۵. _____ (۱۳۶۵)، تحریرالوسیله، ج ۱، تهران: پیام.
۶. _____ (۱۳۶۵)، شئون و اختیارات ولی فقیه، تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷. _____ (۱۳۶۵)، صحیفه نور، ج ۲۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸. _____ (۱۳۸۱)، تفسیر سوره حمد، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
۹. _____ (۱۴۲۳ ق)، معتمدالاصول، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
۱۰. ایزدهی، سیدسجاد (۱۳۸۷)، نظارت بر قدرت در فقه سیاسی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۱. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۷)، حدیث ولایت (مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری)، ج ۸، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۲. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۲)، مبانی تحزب در اندیشه سیاسی اسلام، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۱۳. شکوری، ابوالفضل (۱۳۶۱)، فقه سیاسی اسلام، تهران: [بی‌نا].
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۱ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۵. منتظری، حسینعلی (۱۳۸۷)، حکومت دینی و حقوق انسان، قم: ارغوان دانش.
۱۶. _____ (۱۳۷۴)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، قم: تفکر.
۱۷. موسوی بجنوردی، سید کاظم (۱۳۸۰) مسی به رنگ شفق، تهران: نی
۱۸. ضیایی فر، سعید (۱۳۹۰)، رویکرد حکومتی در فقه، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۵۳.
۱۹. فیرحی، داود (۱۳۸۴)، «شیعه و دموکراسی مشورتی در ایران»، فصلنامه حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۱

فصلنامه
علمی
پژوهشی

